

نقض بنی‌طرفی در کتاب

مکتب دفرآیندکامل

مهدی چهل‌تنی

تا وقتی فرضیه دیگر را بخواند. حکایت سازندگان فلسفه تاریخ درست حکایت مولف محترم ما است. ایشان ظاهراً قبلاً فرضیه‌ای داشته‌اند که: مفوضه متون حدیثی شیعه را به شدت آلوده کرده‌اند و کتاب‌ها را تغییر داده‌اند و عقاید را به نفع خود برگردانده‌اند. و سپس در تاریخ تفحص کرده و آنچه به نفع این فرضیه و الزامات و حواشی آن بوده است، جمع‌آوری کرده و از مابقی عموماً چشم پوشیده‌اند.

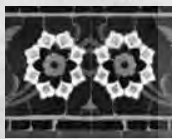
شنیدم جماعت‌های خاصی در داخل و جماعت دیگری در خارج دسته‌دسته از این کتاب می‌خرند و به دیگران هدیه می‌دهند. بعضی از این‌ها کسانی هستند که گفته‌اند مقصود از «ضالین» در سوره مبارکه حمد همان شیعیان هستند. حقیقت این است که کتاب چندان هم در جهت عقاید آنان نیست. مؤلف نص خلافت امیرالمومنین را می‌پذیرد (پاورقی صفحه ۳۲) و در صفحه ۱۷۹ و صفحات دیگری ائمه را «معصوم» می‌داند و در مورد امام عصر در صفحه ۱۵۱ می‌فرماید: حتا مولودی در اسلام مبارک‌تر از این مولود پا به جهان ننهاده بود. و در صفحه ۱۹۹ می‌فرماید: فهرست اسامی مبارک ائمه اطهار جزو حقایق آشکار شده برای همگان

فلسوفان تاریخ که در موضوع علل پیدایش تمدن‌ها فلسفه می‌سازند عادت کرده‌اند از ابتدا فرضیه‌ای ساخته و سپس برای اثبات همان فرضیه در میان حوادث متعدد و متنوع تاریخی به جستجو می‌پردازند. شواهدی که به نفع آن فرضیه است جمع‌آوری کرده و برجسته نموده و از بقیه حوادث می‌گذرند. مثلاً یکی مفروض گرفته است که تمدن‌ها و تاریخ را وجود رودخانه‌های بزرگ می‌سازند. نیل و تمدن مصر باستان، کارون و تمدن ایران باستان، دجله و فرات و تمدن کلد و آشور و بابل و الی آخر. دیگری مفروض گرفته است که تمدن! را نوابغ بزرگ ساخته‌اند. گاندی، ناپلئون، کوروش، اسکندر و الی آخر و آن یکی گفته است تمدن‌ها را اراده الهی می‌سازد. اگر آن باران نیامده بود توپ‌های ناپلئون در گل فروغی رفت و شکست نمی‌خورد و سرنوشت اروپا عوض نمی‌گردید. مارکس عامل اقتصادی را در ساختن تمدن‌ها و حرکت تاریخ دخیل می‌داند و همین‌طور تا سسی چهل فلسفه تاریخ ساخته‌اند که رمز آن جمع‌آوری حوادثی است از تاریخ که به نفع آن فرضیه است و فراموش کردن آنچه فرضیه آنان را نقض می‌کند. الحق هم هر کس فقط یکی از فرضیه‌ها را بخواند حداقل با خود می‌گوید: نه بابا طرف چندان هم بی‌راه نگفته است.

نمود. بلکه به هر دلیل جزو اسراری بود که فقط برخی از محرمان درگاه امامت و رازداران پیشگاه ولایت [پیشاپیش] بر آن آگاه بودند. و در صفحه ۱۰۷ فرموده‌اند: اطاعت و پیروی از آنان [ائمہ اطهار] فرض عین و واجب حتی بر مسلمانان است. و در صفحه ۲۴ فرموده‌اند خود را کمترین بنده درگاه و خاک راه و خدمتگزاری ناچیز در آستان رفیع آن مولای بزرگوار [امیرالمؤمنین] می‌دانم و در پاورقی دوم صفحه ۱۰۶ تلویحاً پذیرفته‌اند که: بیمنه رُزق الوری (به برکت آنان دیگران روزی داده می‌شوند). و بالاخره در صفحه ۲۲۴ حدیث شریف «ثقلین» را از جانب پیغمبر اکرم قطعی الصدور و مسلم می‌دانند. با آنچه عرض کردم، اگر مؤلف محترم به آنچه مرقوم فرموده‌اند متعهد باشند که ان‌شالله همین طور است، ایشان شیعه اثنی عشری هستند با سلیقه‌های خاص خودشان و گزینش‌های تاریخی برای نظریه‌اشان و اما:



مؤلف محترم با تعریفی که از مفوضه در ذهن داشته‌اند کثیری از روایان شیعه را به ناحق جزو این گروه برشمرده و آنان را غالی و دروغ‌گو و جاعل حدیث به حساب آورده‌اند؛ بدون این که در سراسر کتاب معنای درستی از غالی و تفویض تعریف بفرمایند. تفویض معنای نامفهوم و ناشناخته‌ای ندارد که بتوان هرکس را بنا بر سلیقه بدان منتسب کرد؛ حتی جعل و تدلیس در کتب اساسی امامیه را به آنان نسبت داد. در پاورقی چهارم از صفحه ۷۱ از قول زراره بن اعین - شاگرد بسیار برجسته امام صادق - در حضور امام صادق نقل شده که مفوضه چنین می‌گویند: ان الله خلق محمداً و علیاً ثم فوض الامر علیهما فخلقا و رزقا و احیایها و اماتا فقال علیه السلام کذب عدو الله (خداوند محمد(ص) و علی(ع) را خلق کرد و سپس کار را به آنها واگذار کرد. آن دو خلق می‌کنند و روزی می‌دهند و زنده می‌کنند و می‌میرانند. امام فرمود: دروغ می‌گوید دشمن خدا). توضیح زراره تعریف درست معنای تفویض و عقاید مفوضه است. و البته هرکس چنین اعتقادی داشته باشد بر خدای تعالی مشرک است و نه همه کسانی که مؤلف محترم به آنها نسبت تفویض داده است. در صفحه ۹۱ از کتاب نیز مؤلف همین معنا را ظاهراً پذیرفته، اما ظاهراً چیزهای دیگری می‌فرمایند که قبل از همه خلاف آیات بینات قرآن کریم است.



در صفحه ۷۱ در توصیف عقاید مفوضه آمده است: آنان [ائمہ] نه تنها زبان همه انسان‌ها را می‌فهمند، بلکه زبان پرندگان و حیوانات را می‌فهمند. و در صفحه ۸۹ آورده‌اند: یک گروه [شیعیان] از نظریات مفوضه در مورد فوق بشری بودن ائمه جانبرداری می‌کرد و می‌گفت آنان به همه زبان‌ها که مردم دنیا بدان سخن می‌گویند و یا زبان پرندگان و حیوانات آشنا هستند. و به نقل از این قید آمده است: برخلاف آنچه غالبان می‌گفته‌اند ائمه اطهار تنها دانشمندانی برجسته و پرهیزگار و عالم به شریعت بوده بر غیب آگاه نبودند - که این از مختصات پروردگار است - هرکس معتقد باشد کسی جز او بر غیبت آگاهی دارد، مشرک است (صفحه ۲۲۷) و آورده‌اند: ائمه هرگونه جنبه فوق بشری به خود را رد می‌کردند (صفحه ۸۸). اینها را فرموده به همین سیاق هر کس چنین اعتقادی داشته مشرک نامیده‌اند.





پرسش این است که آیا اگر کسی معتقد باشد انسانی - نه فوق بشر - زبان پرندگان را می‌داند، غالی یا تفویضی است؟ هرکس چنین چیزی را بپذیرد، قرآن کریم را انکار کرده است. در آیه شریفه ۱۸ از سوره مبارکه نمل آمده است که حضرت سلیمان سخنان مورچه را شنید و تبسم کرد و در آیه ۲۳ همان سوره آمده است که هدهد احوال ملکه سبا را برای سلیمان بیان کرد. گمان نمی‌کنم مورچه و هدهد به زبان عربی یا عبری سخن گفته باشند، اما حضرت سلیمان به اذن خدا سخن آنها را شنید و فهمید و با هدهد سخن گفت: آگاه بودن به علم غیب با اذن پروردگار چه ربطی به اعتقاد غالیان دارد؟ مگر حضرت خضر - در داستان موسی و خضر - از آینده خبر نداشت و به موسی علیه‌السلام حکمت کارهای خود را نگفت؟ آیات ۶۴ تا ۸۲ سوره مبارکه کهف در قرآن مبین حاضر است و مگر در آیه ۵۰ از سوره مبارکه آل عمران از زبان عیسی علیه‌السلام نیامده است: مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و به شما خبر می‌دهم که در خانه‌هایتان چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید. مگر در قرآن کریم نیامده است که بادها به فرمان خداوند جابه‌جا می‌شوند؟ و مگر در قرآن کریم نیامده است که به اذن خدا حضرت سلیمان چنین قدرتی داشت؟ آری غیب از آن خداست و بدون اذن پروردگار کسی از آن آگاه نیست، اما اگر خدا خواست، چطور؟ در آیات ۲۶ و ۲۷ از سوره جن آمده است که خداوند بر غیب آگاه است و ظاهر نمی‌کند آن را بر احدی مگر آن کس از رسولان خود که برگزیده است.

مؤلف محترم بسیار زیاد از مفهوم «فوق بشر» استفاده می‌کنند و هرگز از این مفهوم تعریفی ارائه نمی‌فرمایند. در آیه ۴۰ از سوره نمل آمده است که مصاحب سلیمان (أصف بن برخیا) به حضرت سلیمان گفت: قبل از آن که چشم برهم‌زنی من تخت اعرش عظیم، ملکه سبا را در این‌جا حاضر می‌کنم و همین کار را کرد و سلیمان نیز بر این نعمت خدا شکر گفت. نه حضرت خضر، عیسی و سلیمان که یکی زبان پرندگان را می‌دانست و دیگری از غیب آگاه بود و دیگری مرده زنده می‌کرد و کور مادرزاد شفا می‌داد و أصف بن برخیا - پیغمبر هم نبوده است - فوق بشر بوده‌اند و نه اعتقاد به آیات کریمه قرآن موجب غلو و تفویض می‌شود. مگر شیعیان چیزی بیش

از معانی همین آیات برای ائمه خود قائلند؟ یا معتقدند آنها بدون اذن خدا قادر به کاری هستند؟ مؤلف محترم با درهم آمیختن عقاید نادرست غالیان و تفویضان با عقاید درست شیعیان، بی‌رحمانه بسیاری از روایان را که به ذکر فضائل ائمه اصرار داشتند با یک چوب رانده و توطئه‌ای عظیم و تاریخی در ذهن خود ترسیم فرموده و تهمت تفویض و جعل حدیث و تحریف و تدلیس و تغییر کتاب‌های روایی شیعه را به آنها روا داشته است. و صدها و بلکه هزاران راوی را با این فرضیه، دروغ‌گو معرفی کرده و تهمت کفر و شرک به آنها زده است، آن هم مؤلف محترمی که خود از تهمت تکفیر و تفسیق نالیده‌اند. این تناقض‌گوئی نیست؟

شگفتا که ایشان در فصلی شیعیان شهر قم را خط میانه و مخالف غلو و تفویض نام داده و از پیشوای آنان شیخ صدوق به نام: بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین فارغ‌التحصیل و نماینده مدرسه قم یاد کرده‌اند (صفحه ۹۵) اما تأمل فرموده‌اند که روای بسیاری از همین روایات مورد انکار مؤلف همین شیخ صدوق پیشوای خط میانه است که برجسته‌ترین نماینده شهر قم بود، حتماً مؤلف محترم می‌دانسته‌اند که زیارت جامعه را شیخ صدوق در کتاب خود از موسی بن عبدالله نخعی از امام علی النقی علیه‌السلام نقل کرده است که ناقل به قول نویسنده پیشوای مخالفان تفویض بود. مؤلف محترم در صفحه ۹۶ برای سؤال مقدر مزبور نیز راهی جستجو فرموده‌اند و گفته‌اند که مفوضه در کتاب‌های متون دست برده‌اند.

بسیار خوب. چنین فرضیات یا توهمات وقتی قابل اعتنا است که نمونه‌های اصیل آن کتاب‌ها موجود باشد تا بتوانیم مدعی شویم که این اصیل و آن محرف است. و الاً تحکم است و تحکم تحقیق نیست. حتماً مؤلف محترم چنان قدرتی و نفوذی - از قبیل تغییر و تحریف همه متون و دست بردن در صدها کتاب اصلی روایی شیعه که در عالم اسلامی و بصره و کوفه و مدینه و قم و نیشابور و مکه و مدینه در خانه‌ها پراکنده بود و جعل هزاران حدیث و انداختن آن بر زبان روایان و داخل شدن تفویضیان در سلک اصحاب ائمه اطهار و خانه‌های آنها والی آخر ... - به گروه مفوضه مرحمت فرموده‌اند که چندین مقدار بیش از قدرتی است که شیعیان برای ائمه خود قائلند. این قدرت مافوق بشری نیست و ما مشغول تناقض‌جویی نیستیم؟ توضیح خواهیم داد که در باب تحقیقات مؤلف



با ابو حامد غزالی سخن گفت
۵. ابن عساکر در تاریخ ۱: ۴۸ و
ابن جوزی در صفوة الصوه ۴: ۲۷۴
آورده‌اند که خدا رقعهای برای احمد بن حنبل فرستاد
۶. در الروض الزیاض از قول حسن بصری آمده است
که چگونه فقیری با اشاره زمین اطراف خود را به طلا تبدیل
کرد.
۷. در تاریخ ابن کثیر ۹: ۲۱۰ از نامه خدا به عمر بن
عبدالعزیز و بشارت آزادی او از آتش سخن رفته است
۸. حافظ جزری در طبقات القراء ۲: ۲۷۱ حکایت می‌کند
که در یک روز آفتابی ابر بر جنازه ابن الحزم از مسجد تا
گورستان سایه افکند
۹. ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب ۴: ۱۸۰ نقل می‌کند:
این مسافر اموی با یک ضربت دست در یک لحظه تمام
قرآن را به سینه دیگری ریخت، او برای همیشه آموخت و
حفظ کرد.
۱۰. در شذرات الذهب ۸: ۶۳ داستانی آمده است که:
باعلوی مرده‌ای را زنده کرد
۱۱. در تاریخ خطیب ۵: ۲۵۳ و صواعق ابن حجر ۴۵ از
ابوهریره روایت شده که ابوبکر و عمر بهترین اهل آسمان‌ها
و زمین هستند.
۱۲. سبکی در طبقات ۵: ۵۱ - یافعی در مرآت الجنان ۴:
۱۷۸ - ابن عماد در شذرات ۵: ۳۶۶ نقل فرموده‌اند که چگونه
خورشید به امر اسماعیل حضرمی جابه‌جا شد و بالاخره:
۱۳. ابن جوزی در مناقب احمد ۴۵۴ می‌فرماید: خدا هر
سال قبر احمد بن حنبل را زیارت می‌کند. در تاریخ بغداد،
مناقب احمد، تاریخ ابن عساکر، تاریخ ابن خلکان، طبقات
شعرانی، مرآت الجنان، نهایه ابن کثیر، طبقات سبکی، حلیه
الاولیاء ابن نعیم و ... شما از این گونه داستان‌ها و کرامات
فوق تصور فراوان می‌بینید؛ از قبیل سخن گفتن عمر با
ملائکه و حیای خداوند از ابوبکر و به حرف آمدن سرمرده
و ملاقات شبانه - هر شب - مالک با رسول خدا و چهار ماه
غذا نخوردن و آب نوشیدن و پول دادن ملائکه به ابوالعالی
بغدادی. ملاحظه می‌فرمائید که در معروف‌ترین متون تاریخی
و روایی اهل سنت از این سخنان کم نیست. (مراجعه فرمائید
به مجلدات ۳، ۷، ۸ و ۱۱ الغدیر).

محترم جای پرسش، اعتراض و شکایت بسیار است و ایشان
بی‌مبالاتی‌هایی کرده‌اند. اما خوب بود می‌فرمودند که بعد از
این تحقیقات - شما که خود را خاک راه امیرالمؤمنین می‌دانید
چه برای شیعه باقی خواهد ماند؟ مولفانی نادان، ساده‌لوح و
فریب خورده و راویانی توطئه‌گر، دروغگو و ملحد؟! این کار
کمی نیست.

گمان بنده این است که مؤلف محترم ظاهراً دلیلی هم
برای کار خود داشته‌اند تا در حد ممکن شیعه را سنی‌پسند و
روشنفکرپسند جلوه دهند، چنان که در صفحه ۱۰۶ مرقوم
فرموده‌اند: «افراد غیر شیعه اعم از اهل سنت و اسلام‌شناسان
خارجی که گاه نظریاتی چنان متضاد در آثار شیعه می‌بینند
دچار سرگستگی شده و گاه نظریات معتدل‌تر نویسندگان شیعه
را در مسئله امامت و نظایر آن حمل بر مجامله و مدهانه، تقیه
یا کوشش برای عرضه چهره قابل قبول و مسالمت‌جویی
از تشیع و یا حمل بر دروغ‌گویی و فریبکاری آن نویسندگان
می‌کنند». مؤلف محترم نیز در صفحه ۱۱ از قول به تحریف
قرآن و سب صحابه و طبیعت فوق بشری امامان و طینت و
بدأ و امثال آن شکوه می‌کنند و مایلند: تشیع به مثابه نهضت
عقل‌گرا و فهم‌مترقی و روزآمد از سنت اسلامی جایگزین
آن شود.

این سخنان اگر از امثال بنده بود، شاید قابل اغماض بود.
اما حتماً مؤلف محترم با ارجاعاتی که در پاورقی‌ها داده‌اند،
به خوبی می‌دانند در مهم‌ترین تواریخ و مسندهای برادران اهل
سنت سخنانی هست که آنچه شیعه درباره ائمه خود گفته‌اند،
به گردپای آن هم نمی‌رسد:

۱. در مستدرک حاکم ۳: ۸۶ - استعیاب ۵: ۴۳۰ - تاریخ
الخمیس ۲: ۲۶۸ - عمدة القاری ۵: ۴۱۰ آمده است که
اگر علم اهل زمین در کف‌ای قرار گیرد و علم عمر در کفه
دیگری، علم عمر برتر است.

۲. در عمدة التحقیق و نزهة المجالس ۲: ۱۸۴ آمده است
که چگونه خداوند به ملائکه دستور داد خورشید را به حرمت
نام ابوبکر بخوانند تا از ترمز باز ایستد.

۳. ابن عماد در شذرات الذهب ۷: ۲۸۲ از کرامات ابوالقاسم
محمد بن ابراهیم حکایت می‌کند که از حوایج زائرین قبر خود
خیر داشت.

۴. در مفتاح السعادة ۲: ۱۹۴ بار آمده است که چگونه خدا



اختلاف در جای دیگری است نه در این جا. و کسی از برادران اهل سنت نیز تاکنون فتوا نداده است که

صاحبان این تواریخ، غالی و مشرک هستند. من نمی‌خواهم بگویم چون آنها چنین گفته‌اند ما هم بگوییم. عرض بنده این است که بسیاری از آنچه شما غلو و تفویض شمرده‌اید و به این حربه هزاران راوی و صدها کتاب متون شیعی را بی‌اعتبار فرموده‌اید، به شهادت قرآن کریم و به قول شما «تفاهم جاری» میان مسلمان، نه غلو است و نه تفویض. و ای کاش شما در صفحات متعدد کتابتان یک جا تعریفی از غلو و تفویض ارائه می‌فرمودید که هم با معنای لغوی و هم تفاهم جاری مسلمانان مطابقت می‌کرد.

در مورد تحریف قرآن نیز همه می‌دانند که چنین نظری از چند نفر در میان هزاران عالم شیعی غیرطبیعی و نامعمول نیست، اگرچه نظریه نادرستی است. اما انصاف این است بیشترین و قوی‌ترین دلائل در رد نظریه تحریف قرآن از آن عالمان شیعه است. مؤلف محترم روایت عایشه ام‌المؤمنین را در بلعیدن مرغ آیه‌ای از قرآن کریم را - آیه رجم - در صحیح بخاری، صحیح‌ترین صحاح اهل سنت که گروه کثیری از برادران اهل سنت بر صحت جمیع آن تأکید کرده‌اند، ملاحظه فرموده‌اند. و همچنین می‌دانند که اول بانی سب و لعن صحابه، معاویه و حزب اموی بود که مدت شصت سال بر منابر جمیع مساجد مسلمانان و نمازهای جمعه اول مسلمان، نفس‌نبی، باب علم پیغمبر، وصی رسول خدا امام‌المتقین علی بن ابیطالب را لعن می‌کردند.

در این فرصت چند نکته در باب این کتاب می‌آورم و نقد شایسته این کتاب را به فضایی صاحب صلاحیت واگذار کنم:

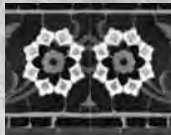
اول این که، فضای عمومی کتاب، فضای منصفانه‌ای نیست، در مطالعه کتاب چنین بنظر خواننده می‌رسد که در هر دوره‌ای پس از هر امام در مقابل هر تغییری، شیعیان علما و متکلمان آنان در یک حالت انفعالی چیزی ساخته و به مردم تحویل داده‌اند؛ به‌عنوان مثال نگاه کنید به صفحه ۱۳۰: «برای مشکلات نظری که ذکر شد نیز به‌زودی پاسخ‌های مناسب یافته شد و به این ترتیب پس از یک دوره کوتاه

بی‌تصمیمی که در جامعه شیعه گذشت، امامت حضرت جواد پذیرفته شد». این یک نمونه است و اما سیر عمومی کتاب این نظر را کاملاً تأیید می‌کند.

شاید این یکی از دلایلی است که بعضی این کتاب را خریده و به مقصد خاصی هدیه می‌دهند. بله چند نفری هم شاید برای مدتی کوتاه در امامت حضرت جواد تردید کردند. این خبر برجسته شده و از کسانی که یقین داشتند و تردید نکردند و بسیار بیشتر از این گروه اندک بودند، خبری نیست. دو وقتی درباره عقاید یک گروه خاص در این کتاب از شیعیان تحقیق می‌شود؛ صحیح و منصفانه نیست تا از دشمنان شناخته شده و بی‌تقوا و تهمت‌زنی نظیر ابن حزم در صفحات ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۱۶۶ - ۱۲۱ - ۱۲۲ و در صفحات بسیار دیگری شاهدهای نامناسب و منفی آورده شود. همچنان که از ابن جوزی، جاحظ و گلذیهر شواهدی آورده‌اند که نقل بعضی از آن‌ها مهم و مؤثر بوده است. مؤلف محترم حتماً تهمت‌های ناروای ابن حزم را در جلد سوم فصل بر شیعه امامی دیده‌اند. این نویسنده اموی دولت و اموی مشرب در ۱۰: ۴۸۲ المحلی فتوا داده‌اند: اختلافی نیست میان یکی از اهل اسلام که عبدالرحمن ملجم، علی را نکشت مگر به اجتهاد خود و در این راه بر صواب رفته است. ابن جوزی - نویسنده مناقب عمر - نیز دست کمی از او ندارد و آنچه در تلبیس ایدیس در حق رافضیان گفته کافی است، در شناختن میزان انصاف و راستی او احوال بقیه نیز پنهان نیست.

سوم: در پاورقی صفحه ۵۸ مرقوم فرموده‌اند: «مشرکان عرب نیز در این نکته که خداوند آفریدگار جهان و روزی‌دهنده جهانیان و دانائی آشکار و نهان است تأملی نداشتند و گفته انسان آن بود که بت‌ها و الهه‌ها هر یک مظهر و مجلای اتم یکی از خصائص و اوصاف و افعال الهی زیبایی و مهر و خشم و خلق رزق و مانند آن و نمودهای خارجی آن اوصاف مانند عشق و جنگ و باران و غیره بودند و به این دلیل واسطه انجام آن امور، و با تفویض الهی و به نحو ترتیب طولی منشأ وقوع آن چیزها در جهان هستند».

این از آن حرف‌ها است. نمی‌دانم باید به مقاله مونگمری وات بیشتر اهمیت داد یا به اصنام کلبی یا به آیات بینات قرآن کریم. اعتقادات بت‌پرستان تفویض الهی به نحو ترتیب طولی نبود؛ بلکه در برابر خداوند و کاملاً عرضی بود (مراجعه فرمایید



را نقل کرده‌اند و آن را به شیعه نسبت نداده‌اند. از شرح واقعه نیز بهیچ وجه چنین چیزی استشمام نمی‌شود. آن را

از اعیان الشیعه نقل می‌کنم: در صفحه ۲۰۵ از ج ۴۵ اعیان الشیعه ذیل شرح احوال محمد بن ابراهیم بن سید محمد تقی ابن سید حسین لکنهویی، مؤلف اعیان الشیعه پس از شرح حال ابن سید و خدمات او به دین حنیف اسلام حکایت می‌کند که بعد از انقراض دولت جعفری «شیعه» در شهرهای لکنه و اشغال دولت بریطانیا بعضی از علما، حاکم انگلیس را تشویق کردند تا شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین را در اذان لغو کند. سید از آن ابا داشت و به شدت مقاومت می‌کرد. شما قضاوت فرمائید از این شرح حال چنان مقصودی که مؤلف محترم منظور داشته‌اند و ارجاع داده‌اند برآورده می‌شود؟ این کجا و آنچه نوشته‌اند کجا؟

۲. د صفحه ۱۱۴ پاورقی، مؤلف مدعی شده‌اند که ابان بن عثمان از اصحاب دانشمند و نزدیک امام صادق، امامت امام کاظم را نپذیرفته و از او روایت نکرده است.

برخلاف ادعای ایشان ابان بن عثمان از امام کاظم روایت کرده است - اگرچه مؤلف محترم در برجسته کردن خبر خود و نتیجه‌گیری‌های بزرگ از آن سطرهای زیادی نوشته‌اند - در ج ۲ صفحه ۱۰۰ از اعیان الشیعه ذیل احوال ابان بن عثمان آمده است: «روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن موسی علیه‌السلام». چنانچه در دائره المعارف تشیع ذیل نام ابان بن عثمان آمده است: او از اصحاب و راویان اخبار امام صادق (ع) و امام کاظم بود.

۳. در صفحه ۱۰۵ مؤلف در احوال شیخ رجب بررسی نوشته‌اند: وی چه در زمان حیات خود و چه پس از مرگ متهم به غلو بود.

از جمله منابعی که ارجاع داده‌اند. الغدیر ۷: ۳۶۸ - اعیان الشیعه ۶: ۴۴۶ و الغدیر ۷: ۳۴ است. طبعاً هر خواننده‌ای تصور می‌کند که در اعیان الشیعه و الغدیر مطالبی است که غلو شیخ رجب بررسی را تأیید می‌کند. «الغدیر ۷: ۳۶۸ و اعیان الشیعه ۴۴۶/۶ هیچ مطلبی از شیخ رجب بررسی نیست و ارجاعات صحیح نمی‌باشد. در ۷: ۳۴ الغدیر علامه امینی بشدت از او دفاع کرده و پیش از سی صفحه در احوال و آثار او قلم زده و این اتهام را رد می‌کند. اما در اعیان الشیعه ۳: ۵۵۵ از احوال شیخ رجب بررسی همین عبارت آمده است که: البرسی هو

به آیات شریفه بقره ۲۵۵ - انبیاء ۲۸ - انعام ۷۰ - مریم ۸۷ - طه ۱۰۹ - سبا ۲۳ - زخرف ۸۶ - نجم ۲۶ که حکایت حال مشرکان و عقاید آنان است). مشرکان گمان می‌کردند شفاعت به دست بتان است و اذن خدا لازم نیست. مؤلف محترم و همگان می‌دانند که این اعتقاد ترتیب طولی نیست. در آیه ۲ از سوره مبارکه یونس آمده است: ما من شفیع الا من بعد اذنه (شفیعی نیست مگر بعد از اجازه پروردگار). در آیه الکرسی آمده است: من الذلی یشفع عنده الا باذنه (برای کسی شفاعت نیست مگر بعد از اجازه خدا). معلوم است مخاطب این سخنان چه کسانی هستند و چه اعتقادی دارند. نمی‌دانم چطور یکی از این مشرکان بعد از ابلاغ این آیات به رسول خدا اعتراض نکرد که: ما هم می‌گوئیم به اذن خدا. و اگر مشرکان اذن خدا را قبول داشتند، این چه پاسخی است که قرآن به آنها می‌دهد؟ در آیات ۹۶ - ۹۸ از سوره مبارکه شعرا از زبان مشرکان در روز جزا آمده است: تالله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین (سوگند به خدا در گمراهی آشکار بودیم هنگامی که بت‌ها را پروردگار عالمیان برابر می‌گرفتیم). این سخن کسانی است که بت‌ها را فقط مجلای ذات حق می‌دانستند یا معتقد بودند و بت‌ها را با رب‌العالمین برابر می‌دانستند؟ آنان که می‌گفتند: ما یهلکنا الا الدهر - ۳۴ جائیه (کسی غیر از روزگار ما را هلاک نمی‌کند). به یکتایی خدا ایمان داشتند؟ یا در توحید ربوبی و افعالی و خالقیت و رزاقیت پروردگار نیز شرک می‌ورزیدند.

چهارم: متأسفانه بعضی از ارجاعات مؤلف محترم در پاورقی‌ها قابل اطمینان نیست و بسیاری از آن ارجاعات ابداً به مقصود نویسنده وفا نمی‌کند. بهتر است خوانندگان محترم خود به این منابع مراجعه و در آنجا فاصله‌های عمیقی مشاهده می‌کنند. مثلاً چند نمونه عرض می‌کنم: در پاورقی صفحه ۹۹ آمده است: «در نصف دوم همان قرن [سیزدهم] علمای شیعه هند کوشیدند، شیعیان آن مناطق را تشویق کنند که از اضافه کردن این بند [شهادت به ولایت امیرالمؤمنین] خودداری کنند ولی موفق نشدند - اعیان الشیعه ۲: ۲۰۵ ریحانة الادب ۴: ۲۹۹»

مؤلف محترم برای تقویت فرضیه‌های خود در این کتاب لازم دیده‌اند تا صفت «شیعه» را به «علما» از نزد خود اضافه کرده و به اعیان الشیعه و ریحانة الادب نسبت دهند. اعیان الشیعه و ریحانة الادب تقریباً با مضمون واحدی این واقعه



شیخ رجب الحافظ (حافظ قرآن)؛ که به هیچ وجه به مقصود مؤلف از ارجاع

وفا نمی‌کند.

۴. در صفحه ۱۳۹ مرقوم فرموده‌اند: خزانه‌دار امین و منصوص و ممدوح امام (یعنی امام قبلاً او را مدح کرده و درباره او توفیق صادر کرده‌اند) اموال خزانه را می‌دزدید و باقی مانده آن را برای خشمگین ساختن آن بزرگوار به آتش می‌کشید.

خوانندگان محترم لطف فرموده و بار دیگر در کلمات: امین، منصوص، و ممدوح امام، تأمل فرمایند. متأسفانه مؤلف محترم توجه نداشته‌اند که نام «دهقان» مشترک میان چند نفر است و به قول صاحب‌الاعیان الشیعه ذیل احوال «دهقان» می‌نویسد: آن که منصوص و ممدوح بود، ابراهیم بن دهقان است که مورد وثوق اهل حدیث و تا آخر عمر نیز از اصحاب امام بود.

[خصوصاً که در توفیق نیز نام کوچک او نیامده است].

رجل کشی ۵۷۹

بی‌احتیاطی‌های مؤلف کم و کوچک نیست، خصوصاً که از هر یک از آنها نتیجه‌های بزرگی در کتاب خود گرفته‌اند. مثلاً در صفحه ۱۸۵ شرحی در باب قیام در برابر حکومت‌های جور مرقوم فرموده و به این نتیجه رسیده‌اند که با قیام سیدالشهداء در مقابل حکومت جور، براساس مبانی مکتب مقدس تشیع می‌توان نتیجه گرفت که با وجود بیعت با این حاکمان، قیام علیه آنان حرام نبود، چنان‌که سیدالشهدا و زید بن علی قیام کرده‌اند.

همه می‌دانند که قیام سیدالشهدا در برابر یزید بود که هرگز حضرت با او بیعت نکرده بود. از این واقعه چنان نتیجه‌ای بیرون نمی‌آید.

مطالبی در صفحات ۱۱ و ۱۳۳ در باب بداء نوشته‌اند که می‌توان احتمال داد ایشان منظور ائمه را از کلمه بداء بخوبی در نیافته‌اند. خوب است از مؤلف محترم بپرسیم. ناسخ و منسوخ در قرآن به چه معنا است، اگر شما منکر بداء هستید؟ در صفحه ۳۹ مرقوم فرموده‌اند: نظریه عصمت ائمه که در همین دوره به وسیله هشام بن حکم متکلم بزرگ شیعه در این عصر [عصر امام صادق] پیشنهاد گردید.

عصمت ائمه اطهار در روایات پیغمبر اکرم در روایت مورد قبول شما «تقلین صفحه ۲۲۴» کاملاً مشهود است و گرنه

چگونه ممکن است پیغمبر اکرم تمام امت را به گروهی ارجاع دهد و آنان را قرین قرآن بداند که مرتکب گناه و معصیت می‌شوند... آیا طاعت با اطاعت معصیت‌کار ممکن است همراه باشد؟ شما که اطاعت از امام را اطاعت «واجب و عینی و مسلم می‌دانید» و در صفحات ۷۵ و ۱۳۵ و ۱۵۴ و صفحات دیگری آنان را معصوم و «ائمه اطهار» نامیده‌اید، به پیشنهاد هشام بن حکم عمل می‌کنید؟ بیش از یک قرن قبل از تولد هشام، امیرالمومنین صریحاً بر عصمت ائمه تأکید می‌کند که نه تنها به وسیله روایانی مورد وثوق نقل شده است بلکه متن روایت همراه استدلالی عقلی و غیرقابل تردید است. (خصال صدوق، باب الثلاثه، روایت ۱۵۸)، هر کس حتی در روایان این حدیث تردید کند. از قبول استدلال امیرالمومنین گریزی ندارد.

این کتاب البته یک نقل بی‌طرفانه تاریخی نیست. بلکه نقل کاملاً گزینشی است در جهت تثبیت نظریه‌های قبلی مؤلف که به تحکیم‌های بی‌دلیل زیادی نیز آمیخته است. برای نمونه مراجعه فرمائید به پاورقی صفحه ۸۳ - پاورقی ۴ صفحه ۹۲ - پاورقی ۱ صفحه ۵۲ - سطر ۸ به بعد صفحه ۲۱۱ و آنچه درباره سید حمیری و قصیده او در همه جا نوشته‌اند و آنجا که ثقه بودن را به توثیق مالی منحصر کرده‌اند و الی آخر.

اشاراتی در صفحه ۱۰۶ راجع به ولایت تکوینی نوشته‌اند و تلویحاً آن را به صدرالدین شیرازی نسبت داده و از راه میانه خارج دانسته‌اند. حقیقت این است که مشکل بسیاری از این مردم در مسئله امامت به مشکل توحید برمی‌گردد. اینان به خوبی معانی توحیدی قرآن را هضم نکرده و از خدا و رسول نیز پیش می‌افتند. مگر ولایت تکوینی چیزی بیش از تصرف در طبیعت است، آن هم به اذن خدا که به اعتقاد شیعیان نمونه‌اعلای آن باز هم به اذن خدا متعلق به پیغمبر اکرم و ائمه اطهار است. این اعتقاد چه ربطی به شرک دارد؟ خداوند بخشی از این ولایت را حتی به کفار و ملحدان نیز ارزانی داشته است. مرتاضان و جوکیان کارهایی می‌کنند که از دیگران بر نمی‌آید، عقلاً و شرعاً چه استبعاد است که خداوند به بندگان مکرم خود بخشی دیگر عطا کرده باشد. مشکل توحیدی معترضان آن است که گمان می‌کنند در این عالم تحولاتی مربوط به خداوند است و تحولاتی مربوط به آدمیان و در اختیار آنان؛ و این از واضح‌ترین اشکال شرک است. بدون اذن خدا ممکن نیست کسی قدم از قدم بردارد. همچنان که بدون اذن خدا



کتاب در چند جمله خلاصه می‌کنم و تأکید می‌کنم:

۱. مؤلف محترم آنچه به نفع فرضیه خود در تواریخ یافته‌اند جمع‌آوری کرده، بزرگ نموده، تحلیل‌هایی بر آن افزوده و سپس عرضه کرده‌اند و از بسیاری چیزهایی دیگر که در همان تواریخ است چشم پوشیده‌اند. اگر این کار روا باشد هر کس دیگر نیز می‌تواند با فرضیه یا فرضیه‌های دیگری وارد تاریخ تشیع شود و برای آن فرضیه شاهد جمع کند و الباقی را به فراموشی سپارد.

۲. ارجاعات کتاب و پاورقی‌ها بعضی درست - شاید اکثریت - و بعضی نادرست و خصوصاً تأکید می‌کنم وافی به مقصود نویسنده و جستجوی خواننده نیست که عموماً مؤلف از آنها نتایج سرنوشت‌سازی گرفته‌اند و بنده فقط چند نمونه ذکر کردم. |
والسلام

ممکن نیست کسی تصرف در طبیعت کند یا شق القمر کند. و به اذن خدا انسان‌ها قدم از قدم بر می‌دارند و اگر خدا خواست به اذن او شق القمر می‌کنند. کسانی دومی را شرک می‌دانند و در آن تردید می‌کنند و آن را ناروا به غالیان و مفوضه نسبت می‌دهند که گمان می‌کنند قدم از قدم برداشتن را خدا بر انسان‌ها تفویض کرده و اذن خدا لازم نیست!

مؤلف محترم در صفحات ۸ و ۹ به حق با اشاره به گروه منحرف وهابیان یادآوری کرده‌اند که چگونه آنان در سراسر جهان با بهانه توحید اخلاص و مبارزه با مظاهر شرک و بدعت زمینه را فراهم کرده‌اند تا پرچم نبرد علیه شیعه را همگان برافراشته و برای اعلان جنگی تمام عیار علیه تشیع فرصت را مغتنم شمرده و این کار را تا این لحظه با شدت و حدت ادامه دهند و البته به مساجد و حسینیه‌ها و مجالس عزا و عروسی وصف کارگران و صف نانوائی و صف اتوبوس و داخل اتوموبیل‌ها و کنار خیابانها و معابر عمومی و کنار جاده‌ها و داخل خانه‌ها و خوابگاه‌ها و مزار جگرگوشه‌های پیغمبر اکرم حمله کنند، آدم بکشند، کودکان را قطعه قطعه کنند، زنان را تکه تکه به هوا بفرستند و معلمان را در کلاس درس و در حضور شاگردان سر ببرند و چهره‌ای بس زشت و نفرت‌انگیز - به نام دفاع از توحید - از اسلام عرضه کنند که هیچ انسانی قادر به قبول آن نیست. غریب و شگفت‌آور است که هیچ یک از روشنفکران دینی و غیردینی ما تاکنون سخنی، نوشته‌ای، سمیناری و کنفرانسی درباره این همه قساوت و خونریزی و ددمنشی نگفته و برپا نکرده‌اند و حتی عموم آنان از اعتراض ساده نیز دریغ کرده‌اند. از همین مؤلف محترم می‌توان سؤال کرد، مگر چند نفر امروز در جهان تشیع هستند که معتقدند: خداوند جهان را خلق کرد و اداره آن را به پیغمبر و علی سپرد آندو زنده می‌کنند و می‌میرانند و روزی می‌دهند و خودش فعلاً به استراحت پرداخته است، که شما برای هدایت آنان کتاب می‌نویسید؟ بر فرض هم که اندکی و بسیار اندکی چنین عقیده نادرستی داشته باشند، فعلاً خطر آنها برای بشریت، تمدن، تشیع، اسلام و توحید بیشتر است یا آن گروه آدمکش متعصب بی‌رحم خشونت‌خوی از خودراضی و در عین حال بسیار ثروتمند و قدرتمند و مؤثر در حوادث جهان؟ بنده نمی‌توانم این معما را حل کنم و دلیل این همه تازیدن به عقاید شیعیان را نمی‌دانم. این کج سلیبگی یعنی چه؟ نظر کلی‌ام را در باب